

روز دانشجویی همچنان بی‌فایده است؛ روزی که فرصت بسیار مناسبی برای همراه کردن بدنه‌ی دانشجویی دانشگاه با تشکل‌ها است، بی‌استفاده سپری می‌شود و تشکل‌ها بدون اینکه توجهی به این قشر بی‌درد یعنی دانشجویان دانشگاه کنند، شده‌اند نردبان قدرت عده‌ای. وقتی که در تالار چمران، اصولگرایان شکست خورده در انتخابات را زیر یک پرچم جمع می‌کنند و هویت مستقل خود را خدشه دار می‌کنند و قاضی می‌شوند و بدون محاکمه حکم صادر می‌کنند، دور از انتظار نیست که کمی آن طرف تر در تالار فردوسی ندا آقا سلطان شهید خوانده شود و چمران که زندگی اش را در راه مبارزه با استکبار و استبداد فدا کرد بشود مثل دانشجویان بی‌بخار امروز که جز عقده‌گشایی کاری نمی‌کنند. هنگامی که دانشگاه محافظه‌کاری می‌کند و مجوز برگزاری بسیاری از مراسم‌ها را از تشکل‌ها می‌گیرد نتیجه‌ی کار می‌شود دانشجویانی جو زده که تا فضایی می‌یابند، به جای فکر و اندیشه، انرژی و عقده‌ی خود را خالی می‌کنند و بیش از پیش در سردرگمی فرو می‌روند. قشری بدون درد که با تلنگری به هیجان می‌آیند. جنبش دانشجویی اگر بخواهد هویت اصلی خود را بازیابی کند باید با دلسوزی به نقد منصفانه و مدبرانه، آرمان‌خواهی و مطالبه‌گری صحیح و به دور از هیاهو بپردازد و با اقدامات عملی خود برای اصلاح جامعه تلاش کند.

جنبش دانشجویی ما به سمتی در حرکت است که هیچ نشانی از ۱۶ آذر ۳۲ ندارد جایی که سال اولی‌ها پرچم دار می‌شدند.

ایثار چرمچی

دانشجویان ما دیده‌بان علم و سیاست هستند. هر کجا که حرکتی در این کشور، اعم از دولت یا هر نهاد دیگری از مسیر عقلانیت، خردورزی و منافع ملی فاصله می‌گیرد، صدای رسای دانشجویان برای جلوگیری از انحراف بلند خواهد بود.

حق مسلم دانشجویان عزیز است که دولت را نقد کنند. نقدی دلسوزانه که راه بهتر را به دولتمردان معرفی کند. علاوه بر آن، دانشجویان و دانشگاه باید نقاد جامعه و فرهنگ جامعه نیز باشند. ما باید با راه و روش ریا و نفاق، با راه و روش دروغ، اتهام، افراط و افراط‌گری باید نقادانه برخورد کنیم و همه را به مسیر عقلانیت و اعتدال، توسعه، پیشرفت، عدالت، آزادی دعوت کنیم.

بیانات ریاست جمهوری در جمع دانشجویان دانشگاه شهید بهشتی - ۱۳۹۲/۰۸/۱۶



تشریح بسیج دانشجویی دانشکده فنی دانشگاه تهران

مدیرمسئول: رضا پیامی
زیر نظر شورای سردبیری
سه شنبه ۱۹ آذر ۹۲



ادعای قانونگرایی دارند، به نظام و ساز و کارهای آن اعتماد دارند و از سوی دیگر رسالتی بزرگتر را بر روی دوش خود احساس می‌کنند و می‌دانند تمرکز و توجه به چنین مسائلی ممکن است آن‌ها را از وظیفه اصلیشان غافل کند.

در حقیقت در ادبیات حزب الله، حتی اگر رفع حصر و محاکمه هم در دستور کار قرار گیرد باید از این منظر باشد که قوه قضاییه را از موضع انفعال خارج کرده و به دوران مصلحت‌اندیشی‌های پرهزینه و کم نتیجه (با حتی معکوس!) پایان دهد. دورانی که در آن اعتبار قانون و نهادهای قانونی تا سطحی پایین آمده است که برای حل مسائل قضایی به قوه قضاییه اعتماد نمی‌شود و راه‌هایی مثل حصر پیگیری می‌شود. در چنین زمانه‌ای راه حل حزب الله برای پیگیری چنین مسئله‌ای باید زنده کردن فرهنگ پذیرش قانون از طریق احترام به رای مراجع قانونی صالحه و تبلیغ قانون و قانون‌مداری باشد و گرنه حزب الله را با دغدغه‌های نازل و کم اهمیت این‌چنینی سایرین چه کار است.

حزب الله اگر هم آمیدی به وجود یا شکل‌گیری پدیده‌ای به عنوان جنبش دانشجویی داشته باشد بجای آنکه درگیر چنین بازی‌های سیاسی کودکانه‌ای شود، باید همت خود را صرف مطالبات واقعی مردم و نیازهای حقیقی کشور کند و در زمانه‌ای که همه مستانه، شادمان از نتایج مذاکرات هسته‌ای و بی توجه به فضای اندک احتمالی ایجاد شده به‌وسیله این دستاورد دستگاه دیپلماسی برای تقویت توان داخلی‌اند، تمام تلاش خود را به کار گیرد تا این مطالبه را جا بیاورد که اکنون که شش ماه فرصت تنفس مصنوعی داریم باید تمام تلاشمان را صرف درمان اقتصاد ویرانمان کنیم و خود را برای آنچه که پیش رو است آماده سازیم. حزب الله امروز باید همچون سالهای گذشته تمرکزش را معطوف به فسادهای اداری و اجتماعی، فقر و تبعیض و استکبار و استضعاف و همچنین جهاد علمی کند.

امروز دفاع از ارزش‌های واقعی انقلاب و زنده نگاه داشتن شعارهای واقعی آن بیش از هر زمان دیگری بر عهده حزب الله است. دامن زدن به مسائلی که به هیچ عنوان از مسائل اصلی انقلاب نیستند، خراب کردن وجهه‌ی خود حزب الله و دغدغه‌های اصیل آن خواهد بود. باید مراقب بود تا دامن خود را از بعضی سیاسی‌کاری‌ها و سیاست زدگی‌های این‌چنینی پاک نگاه داشت.

محمد صابر نیکنام

این روزها «رفع حصر» خیلی مهم شده است. آنقدر که بعضی‌ها دستشان به هر جایی که می‌رسد شعار آن را سر می‌دهند. تا جایی که در هر تریبونی که یکی صحبت می‌کند، فارغ از اینکه گوینده چه کسی است و آمده است که چه بگوید؛ یک عده‌ای هستند که درباره حصر یا از او سوال می‌کنند یا جلوی شعار می‌دهند؛ در حالی که او اصلاً صلاحیت سخن گفتن در این زمینه را ندارد.

این روزها کمتر کسی پیدا می‌شود که حداقل در کلام، با رفع حصر آقایان موسوی و کروبی و بعد هم محاکمه آنها مخالف باشد. شاید بتوان گفت این اجماع وجود دارد که زمان آن فرارسیده است که روال طبیعی و مسیر قانونی این پرونده طی شود. اما آنچه که محل بحث است تلاش‌های سیاسی و تعیین تکلیف‌ها برای نحوه‌ی پایان یافتن این پرونده است.

برای جریان نزدیک به اصلاحات مساله «رفع حصر» به‌عنوان گزینه‌ای برای تطهیر کم هزینه وقایع سال ۸۸ مطرح است و تمام تلاش رسانه‌های انبوه نزدیک به آن جریان و همچنین برخی از شخصیت‌های آنان نیز، معطوف به تقلیل جرم محصورین و بزرگنمایی اشتباهات سایر اضلاع درگیری‌های آن دوران است تا به این طریق با استفاده از ابزار فشار اجتماعی، خواست اصلی خود را که همان دور زدن فرایند محاکمه و فرار کردن از برخی اتهامات که توجیه آنها پرهزینه است را محقق کنند. برای بخشی از جامعه حزب اللهی هم محاکمه‌ای که نتیجه آن اشد مجازات برای متهمین باشد به‌عنوان وسیله‌ای برای تقابل سیاسی با جریان مقابل و اثرگذاری بیشتر اجتماعی در آینده مطرح است.

اما یک سوال بجا و اساسی در این میان آن است که دغدغه «رفع حصر» و محاکمه چقدر واقعی است و به چه میزان اصالت دارد؟ مثلاً اگر «آنها»یی وجود نداشت که مطالبه اش رفع حصر و تقلیل مسئله تا سطح اشتباهات طرفینی و بعضاً حتی طلب کاری باشد، آیا هرگز دغدغه برخی اشد مجازات برای سران فتنه می‌شد؟ و یا می‌توان پرسید که واقعا آن‌هایی که نگران محصور بودن این چند نفر هستند، ریشه‌ی نگرانی‌هایشان در چیست؟ آیا واقعا این قدر طرفدار آزادی و طی روالهای قانونی هستند؟ مثلاً اگر محمود احمدی نژاد را حصر خانگی می‌کردند آیا صدایی از آن‌ها به گوش می‌رسید؟

مخاطب این کلام بیشتر حزب اللهی‌ها هستند چرا که بر خلاف کسانی که صرفاً

اعدام تا آزادی ، مسئله این است!

هویت سیاسی دانشکده فنی

محیط دانشکده فنی در سال اول تحصیل من ، سال تحصیلی ۳۹-۳۸ ، خیلی سیاسی نبود ، ولی از سال دوم سیاسی شد. دانشجویی که وارد دانشکده می‌شد، فرهنگ مبارزه در او شکل می‌گرفت. بچه‌های قدیمی تر ، جای گلوله‌ها و جای خون شهدای ۱۶ آذر ، قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی را به ما نشان می‌دادند . با دیدن این آثار ، خاطره‌ها زنده می‌شد و چون این شهدا ، دانشجوی فنی بودند ، دانشکده هویت مستقلی پیدا کرده بود.

شهید قندچی، بزرگ نیا و شریعت رضوی ، روز ۱۶ آذر ، از کارگاه آمده بودند و لباس کار به تن داشتند. می‌بینند محیط دانشگاه پر از سرباز است و همه اعتراض و پرخاش می‌کنند که ناگهان تیراندازی می‌شودو این سه نفر ، شهید می‌شوند. هر سال ۱۶ آذر ، به یاد آن‌ها مراسمی برپا می‌شود.

کتاب از نهضت آزادی تا مجاهدین- ص ۲۸ - لطف ا... میثمی

«نلسون ماندلا» قبل از آن که در آفریقای جنوبی به پیروزی برسد - زمانی که تازه از زندان آزاد شده بود - به ایران آمد و با من ملاقات کرد. راجع به اوضاع آفریقای جنوبی از او سؤال کردم، چیزهایی گفت. من به او گفتم، ما تجربه‌ای داریم که گمان می‌کنم در کشور شما هم قابل عمل باشد؛ و آن تجربه عبارت است از این که انسانهای داوطلب - که اکثریت جمعیت کشور ما را تشکیل می‌دادند - زن و مرد، با جسم خودشان به خیابانها آمدند، نه با مشتشان، نه با سلاحشان، نه با نارنجکشان، نه با خانه‌ی تیمی‌شان، بلکه با تن خودشان آمدند؛ روی خود را هم نبستند، با صورت باز آمدند؛ لذا نظام را منفعول کردند و او هم دید نمی‌تواند بایستد. واقعاً بر چه کسی می‌خواست حکومت کند؟ گفتیم به نظر من این الگو در آفریقای جنوبی قابل عمل است. او سری تکان داد. بعد از رفتن او، یکی دو ماه طول نکشید که خبرهای تظاهرات عظیم مردمی در آفریقای جنوبی را در روزنامه‌ها خواندیم! من فهمیدم که این بذر، سبز شد؛ عین همان وضعیت ایران. تمام خیابانهای شهرهای بزرگ آفریقای جنوبی از سیاهان پر شد و یک عده از سفیدپوستها هم آمدند و همراه با آنها راهپیمایی کردند و گفتند ما هم با حکومت تبعیض نژادی مخالفیم! نتیجه نیز همان شد؛ یعنی کسی که در رأس بود، دید اصلاً نمی‌تواند کاری بکند. اول رفت و کس دیگری را جای خودش گذاشت؛ او هم دید نمی‌تواند؛ لذا در یک انتقال قدرت آرام، حکومت را به دست سیاهپوستان دادند و خود «ماندلا» هم رئیس‌جمهور شد!

۱۳۸۰/۰۲/۱۲

بیانات مقام معظم رهبری



شهید چمران، الگوی کامل دانشجوی کارآمد

بی‌حسی موضعی

بیشتر ما دچار نوعی بیماری به نام «بی‌حسی موضعی» هستیم. برای درمان آن هم عمدتاً کاری نمی‌کنیم. برای اینکه بدانید شما هم به این بیماری مبتلا شده اید یا نه، بهتر است با یک سری از علائم شایع این بیماری آشنا شویم.

۱_ ۸۰ درصد وقت فرد برای نوشتن تمرین، خواندن کوئیز، زدن CA و از این قبیل کارها صرف می‌شود، باقی مانده نیز شامل کاری‌هایی برای بقا (مانند غذا خوردن، حمام رفتن، نفس کشیدن و ...)

۲_ اگر اسامی کتابهای غیر درسی ای را که فرد خوانده و از آن‌ها خوشش آمده را بپرسید، خواهد گفت: «کتاب که زیاد خوندم اما الان چیزی یادم نمی‌آید!» و در بهترین حالت می‌گوید «بر یاد رفته» یا «غرور و تعصب» که آن را هم فیلمش را دیده و کتابش را نخوانده است.

۳_ اگر نظر او را در مورد وضع کشور و جامعه بخواهید، ابتدا مقدار زیادی غر می‌زند و از زمین و زمان گلایه می‌کند، حالا اگر از او بخواهید تا یک مطلب در مورد همین موضوع برای نشریه بنویسد، به سرعت به ساعتش نگاه می‌کند و می‌گوید: «اوه اوه دیر شد، اگر وقتم خالی بود بهت خبر می‌دهم و می‌رود که می‌رود.»

۴_ اگر در مورد جهت گیری سیاسی اش بپرسید، یا چپی است یا راستی، یا موافق یا مخالف، یا بی‌طرف و یا اینکه از سیاست بدش می‌آید، اگر از او بپرسید دلایلش برای این جهت گیری چیست؛ ابتدا با حرارت شروع به صحبت می‌کند اما پس از دو دقیقه آنقدر ارجاع‌های عجیب و غریب از این و آن به شما می‌دهد که شما مجبور می‌شوید مدام بپرسید: آیا در این مورد مطمئنی؟ این را از کجا می‌دانی؟ و ...

۵_ اگر از او بپرسید که فیلم «جوجه‌ی صبور» را دیده است؟ جوابش حتما مثبت است! زیرا وی همه‌ی فیلم‌های تولیدی کشورهای کره، آمریکا، انگلیس، فرانسه و ... را دیده است! (البته این مورد بیشتر در بچه‌های خوابگاهی دیده می‌شود).

۶_ در مورد احساس وی هنگام دیدن یک کودک که دست فروشی می‌کند، دلش برای کودک می‌سوزد و فکر می‌کند چرا باید کودکی مجبور باشد کار کند؟ اگر از او بخواهی تا راه حلی برای کمتر دیده شدن این صحنه‌ها ارائه دهد جوابش این است: این وظیفه‌ی مسئولان است که وضعیت او را پیگیری کنند.

۷_ گذراندن اوقات فراغت خود را با بازی‌های استراتژیک، فوتبال و ... در سایت دانشکده، رفتن به کافی شاپ، کنسرت و سینما و سبک کردن جیب مبارک، جلوی فنی نشستن و سیگاری را دود کردن و ...

هر کدام از ما شاید یکی، دو تا یا همه‌ی این علامت‌ها را یا حتی بیشترش را داشته باشیم اما شاید اصلاً متوجه بیماریمان نباشیم. سوزنی بردار و به انگشت دستت بزن، واکنش این است: اول دستت را می‌کشی عقب، شاید یک جیغ یا فریاد کوچک و یک مقدار لرزش در بدن. وقتی بچه ای در مترو فال می‌فروشد مثل همان سوزن می‌ماند که در دستمان فرو می‌رود، باید واکنش نشان بدهیم و گرنه دچار «بی‌حسی موضعی» یا همان بیماری «به من چه مربوطه» شده‌ایم. به قول استاد سخن سعدی:

چو عضوی به درد آورد روزگار دگر عضوها را نماند قرار

اما باید ببینیم تا کی می‌توانیم مبتلا باشیم و کاری برای درمان خودمان نکنیم.

تا به حال از بچه‌های امروزی پرسیده‌اید می‌خواهند در آینده چه کاره شوند؟ جواب بیشترشان این است که می‌خواهند فوتبالیست یا بازیگر بشوند. احتمالاً بعضی‌ها هم بگویند «می‌خواهم پولدار شوم». حکایت دور و زمانه‌ی ما نیز همین است؛ همه می‌خواهیم پولدار بشویم. پولدار بودن در این دوره و زمانه شغل محسوب می‌شود، شاید هم بعد از آن بخواهیم مقداری از پول‌هایمان را خرج خیریه کنیم و به نیازمندان کمک کنیم، اما الان که به کمک خواستن‌های دیگران توجهی نداریم، در آینده می‌توانیم با مشغله‌های بیشتر زندگی این کار را بکنیم؟ اصلاً بحث پول و این حرف‌ها نیست؛ بحث برسر توجه و حساسیت بیشتر است. بحث این است که نسبت به اطراف و اطرافیانمان و آن چیزی که در حال اتفاق هست بی‌حس نباشیم.

پریسا حسنی زاده

انقلابی و علمی خود را در خدمت انقلاب می‌گذارد؛ خاموش و آرام ولی فعالانه و قاطعانه به سازندگی می‌پردازد و همه تلاش خود را صرف تربیت اولین گروه‌های پاسداران انقلاب در سعدآباد می‌کند. بعد از این پیروزی بی‌نظیرش در قضیه‌ی فراموش نشدنی پناه، به تهران احضار شد و از طرف رهبر عالیقدر انقلاب، امام‌خمينی(ره)، به وزارت دفاع منصوب گردید. در پست جدید، برای تغییر و تحول ارتش از یک نظام طاغوتی، به یک سلسله برنامه‌های وسیع بنیادی دست زد. بعد از نمایندگی در مجلس، به نمایندگی رهبر کبیر انقلاب اسلامی در شورای عالی دفاع منصوب شد و مأمور شد تا به طور مرتب گزارش کار ارتش را ارائه دهد. تربیت و سازماندهی رزمندگان داوطلب، تشکیل ستاد جنگ‌های نامنظم در اهواز، ایجاد واحد مهندسی فعال برای ستاد جنگ‌های نامنظم، ایجاد هماهنگی بین ارتش، سپاه و نیروهای داوطلب مردمی، بدست آوردن پیروزی‌های سوسنگرد و فتح ارتفاعات الله اکبر، فتح دهلاویه از فعالیت‌ها، رشادتها و پیروزی‌های بارز این انسان مبارز و حق طلب بود. او سرانجام در آخرین روز خرداد ماه سال ۶۰، در سوسنگرد با اصابت ترکش خمپاره‌ی دشمن به ملکوت اعلی و به دیار مصفای شهیدان، پیوست.

امام خمینی در پیامی شهادت این سردار پرافتخار اسلام را تسلیت و تبریک گفتند "تسلیت از آنرو، که ملت شهیدپرور ما سربازی را از دست داد، که در جبهه‌های نبرد با باطل، چه در لبنان و چه در ایران، حماسه می‌آفرید و سرلوحه مرام او اسلام عزیز و پیروزی حق بر باطل بود. او جنگجویی پرهیزگار و معلمی متعهد بود، که کشور اسلامی ما به او و امثال او احتیاج مبرم داشت و تبریک از آنرو که اسلام بزرگ چنین فرزندانى تقدیم ملت‌ها و توده‌های مستضعف می‌کند و سردارانی همچون او در دامن تربیت خود پرورش می‌دهد."

آیت الله خامنه‌ای که در آن زمان نمایندگی مردم تهران در دوره‌ی اول مجلس شورای اسلامی را به عهده داشتند، در نطق کوتاهی در جلسه علنی مجلس، اینگونه به تجلیل از شهید دکتر چمران پرداختند "با هیچ زبان و بیانی من نمیتوانم ستایش خودم را نسبت به این برادر شهید و عزیز و تاسف خودم را از فقدان او به عرض شما برسانم. نکته ای را که من در مورد ایشان لازم میدانم بگویم این است که ایشان در طول مدت این دو سال، که ما با ایشان همکاری مستمر داشتیم، یعنی از دوران دولت موقت، همکاریهای نزدیک داشتیم، در زمینه‌های مختلف یک لحظه من دکتر چمران را متخطی از خط ولایت فقیه نیافتم. ایشان فرمان امام را، امر امام را، عشق به امام را از همه صبغه‌ها و رنگهایی که در عالم سیاست و خطوط سیاسی وجود دارد مرجح میدانست و این خصوصیت دکتر چمران بود."

سجاد شیعه علی

از ۱۵ سالگی در درس تفسیر قرآن مرحوم آیت‌الله طالقانی، در مسجد هدایت، و درس فلسفه و منطق استاد شهید مرتضی مطهری و بعضی از اساتید دیگر شرکت می‌کرد. بعد از کودتای ننگین ۲۸ مرداد و سقوط حکومت دکتر مصدق، به نهضت مقاومت ملی ایران پیوست و سخت‌ترین مبارزه‌ها و مسئولیت‌های او علیه استبداد و استعمار شروع شد و تا زمان مهاجرت از ایران، بدون خستگی و با همه قدرت خود، علیه نظام طاغوتی شاه جنگید و خطرناک‌ترین مأموریت‌ها را در سخت‌ترین شرایط با پیروزی به انجام رسانید.

در سال ۱۳۳۷ با استفاده از بورس تحصیلی شاگردان ممتاز به امریکا اعزام شد و پس از تحقیقات علمی در جمع معروف‌ترین دانشمندان جهان در دانشگاه کالیفرنیا و معتبرترین دانشگاه امریکا - برکلی - با ممتازترین درجه علمی موفق به اخذ دکترای الکترونیک و فیزیک پلاسما گردید.

پس از قیام خونین ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ و سرکوب ظاهری مبارزات مردم مسلمان به رهبری امام‌خمينی(ره) دست به اقدامی جسورانه و سرنوشت‌ساز می‌زند و همه پل‌ها را پشت‌سر خود خراب می‌کند و به همراه بعضی از دوستان مؤمن و هم‌فکر، رهسپار مصر می‌شود و مدت دو سال، در زمان عبدالناصر، سخت‌ترین دوره‌های چریکی و جنگ‌های پارتیزانی را می‌آموزد و به عنوان بهترین شاگرد این دوره شناخته می‌شود و فوراً مسئولیت تعلیم چریکی مبارزان ایرانی به عهده او گذارده می‌شود.

بعد از وفات عبدالناصر، ایجاد پایگاه چریکی مستقل، برای تعلیم مبارزان ایرانی، ضرورت پیدا می‌کند و لذا دکتر چمران رهسپار لبنان می‌شود تا چنین پایگاهی را تأسیس کند. او به کمک امام موسی‌صدر، رهبر شیعیان لبنان، حرکت محرومین و سپس جناح نظامی آن، سازمان «امل» را براساس اصول و مبانی اسلامی پی‌ریزی نموده که در میان توطئه‌ها و دشمنی‌های چپ و راست، با تکیه بر ایمان به خدا و با اسلحه شهادت، خط راستین اسلام انقلابی را پیاده می‌کند و علی‌گونه در معرکه‌های مرگ و حیات به آغوش گرداب خطر فرو می‌رود و در طوفان‌های سهمناک سرنوشت، حسین‌وار به استقبال شهادت می‌تازد و پرچم خونین تشیع را در برابر جبارترین ستم‌گران روزگار، صهیونیسم اشغال‌گر، هم‌دستان خونخوار آنها، راست‌گرایان «فالانژ»، به اهتزاز درمی‌آورد و از قلب بیروت سوخته و ویرانه تا قله‌های بلند کوه‌های جبل‌عامل و مرزهای فلسطین اشغال شده از خود قهرمانی‌ها به یادگار می‌گذارد.

دکتر چمران با پیروزی شکوهمند انقلاب اسلامی ایران، بعد از ۲۳ سال هجرت، به وطن باز می‌گردد. همه تجربیات



به همت برج میلاد تهران و با مشارکت گروه هنری پنج

مرکز همایش‌های بین‌المللی برج میلاد تهران

۲۱ و ۲۲ آذر ماه ۱۳۹۲ ساعت ۲۰

روایت موسیقایی عاشورا

سید محمد میرزمانی
دکلمه: وحید جلیلودن

سیدم‌الدین سرج

وداع روایت موسیقایی عاشورا است که از گنجینه اسرار عمان سامانی انتخاب شده است.